همآهنگی استحباب طولی سواک با نظامی فراتر از پنج ارزش

شاگرد۲: در مثال مسواک، مالکی که وجوب را آورده دیگر نمی‌تواند استحباب را بیاورد. چون تباین بین وجوب و استحباب دائمی است.

استاد: تباین در انشاء است یا تباین در مالک؟

شاگرد: تباین بین وجوب و استحباب.

استاد: این اول الکلام است. شما طوری وجوب و استحباب را در نظر می‌گیری‌دی که بین آن‌ها تباین باشد.

شاگرد۲: موارد مختلف است.

استاد: این را قبول داریم. این مطلب لطیف وخوبی است. یعنی گاهی ثبوتا طوری است که یا وجوب هست یا هیچی.

شاگرد۲: در اینجا هم همینطور است. چون از روایت می‌فهمیم که تنها مقتضی برای وجوب بوده. چه دلیلی برای استحباب داریم؟

استاد: وجوب یعنی برای نوع بشر، مصلحت ملزمه دارد. حالا که مشقت آمد مصلحت را می‌برد یا الزام را می‌برد؟ من می‌گویم خود حضرت می فرمایند: وقتی مشقت آمد وجوب را می‌برد، نه چون مشقت آمد مصلحت رفت.

شاگرد۲: من عرض می‌کنم وجوب را می‌برد، ولی استحباب را نمی رساند. چون شاید همین مسواک ضرر داشته باشد.

استاد: یعنی چون مشقت دارد، مسواک ضرر دار می‌شود؟!

شاگرد۲: بله. الآن می‌گویند اگر گاهی مسواک بزنی و گاهی نزنی، ضررش خیلی بیشتر از این است که اصلاً نزنی. در اینجا هم شاید از همینجاها است. یعنی تنها با قید وجوب مصلحت دارد و بدون آن مصلحت ندارد.

استاد: مشقت را که می‌گویند. یعنی یک چیز به قید وجوب، مشقت دارد. بدون قید وجوب اصلاً هیچ مصلحتی ندارد و بلکه ضرر هم دارد؟

شاگرد: بله.

استاد: در اینکه چنین فرضی معقول است حرفی ندارم. اما نکته اصلی کلام شما این است؛ اولی که شروع کردی می‌گویی وجوب و استحباب با هم مقابل‌اند. این درست است. ولی یک نگاهی به آن‌ها است. وجوب و استحباب پنج تایی قیدش همین است. چرا؟ چون می‌گویی استحباب یعنی حتماً به شرط لا از الزام. خب به شرط لا و به شرط شیء یکی هستند؟! معلوم است که متباین هستند.

اما اگر شما نگاهتان به احکام تکلیفیه، نگاه طیفی باشد؛ این پنج تا متبلور از بخشی از این طیف است. مثل رنگ‌هایی که در طیف هست. اگر نگاهتان به این صورت شد، بعد می‌گویی واجب داریم، واجب داریم. در خود وجوب، اهم داریم، مستحب داریم، اشد استحباب داریم. اما با نگاه ابتدایی شما اشد استحباب معنا ندارد.

شاگرد: قائل به تفصیل می‌شویم. یعنی گاهی به این صورت است و گاهی به آن صورت است.

استاد: بین دو مستحب، شد استحباب معنا دارد؟ با دیدی که شما شروع کردی.

شاگرد: گاهی اهمیت هست.

استاد: چرا؟ مگر استحباب این نیست که واجب نباشد؟ نباشد متواطی است، مشکک نیست. مستحب یعنی آن چه که واجب نباشد، می‌گویی این خیلی نباشد! «نباشد»، که خیلی ندارد. ای الزام هست ای نیست. وقتی نیست، استحباب می‌شود. می‌گویی من، این اشد استحباب است. می‌خواهم عرض کنم روی دید ما اشد معنا ندارد. چون وقتی می‌گویی این دو در کنار هم هستند، دید متواطی است؛ این‌ها را در کنار هم در نظر گرفته‌ای. در دید متباین، تشکیک معنا ندارد.

می‌خواهم بگویم شما باید عینک اولی را که عینک تسهیل کننده است، نه نفس الامریت، عوض کنید. دید ابتدائی شما که این‌ها را مبائن می‌بینند، تنها دیدی برای تسهیل امور است. برای نظم دادن بخش وسیعی از معلومات و احکام شرعی است. و الّا در واقع احکام شرعی، اشد استحباب داریم. اشد وجوب داریم. اما روی تحلیل ابتدائی نداریم. چون ریخت تنوع ما، متواطی است. ای الزام هست ای نیست. ای عقاب هست ای نیست. این بود و نبود متواطی است.

والحمد لله رب العالمین

بازبینی #1
ایجاد شده 2 مه 2026 15:35:28 توسط ... .
به روزرسانی شده 2 مه 2026 15:36:30 توسط ... .